

نام فیلم: بازی تقلید (The Imitation Game)

کارگردان: مورتن تیلدم نویسنده: گراهام مور، اندرو هاجز بازیگر کلیدی: بندیکت کامبریج، کیرانایتلی، متیو گود

نگارش: فرهاد معمار صادقی و افسانه شریف

این نوشته حاوی اطلاعاتی است که بخش‌هایی از فیلم را فاش می‌کند.
در صورتی که این فیلم را ندیده‌اید، خواندن این متن توصیه نمی‌شود.

الن تورینگ

الن تورینگ، پسری بسیار باهوش و نخبه ریاضیات است که از اختلال اوتیسم رنج می‌برد:

- توجه افراطی به نظمی خاص از اشیا: «هویج نارنجیه، نخود سبزه، اونا نباید با هم قاطی بشن!»!
 - معنی نهفته پشت کلمه‌ها و جمله‌ها و اشاره‌ها، شوخی‌ها را درک نمی‌کند: «مردم همیشه به چیزی می‌گن درحالی که منظورشان چیز دیگه‌ایه ... من هیچ منظورشان رو نمی‌فهمم!»!
 - درک حالت‌های هیجانی و احساسات دیگران از روی چهره آنها برایش سخت است و زبان بدن را درک نمی‌کند: الن: «از کجا فهمیدی می‌خواد بری پیشش؟!»، هیو: «یه ربع پیش بهم لبخند زد از اون موقع تا حالا بهم دیگه نگاه نکرده»
 - برقرار کردن روابط اجتماعی برایش سخت است بنابراین ترجیح می‌دهد در تنهایی خود سیر کند.
- داشتن رفتارهای متفاوت و در ادراک سایرین - به ویژه بچه‌های مدرسه - عجیب و غریب باعث می‌شود که مورد اذیت و آزار قلدربانان مدرسه قرار بگیرد. اما ادراک خودش این است که چون بسیار باهوش تر از سایر هم سن و سالانش است، از حسادت آزارش می‌دهند. هرچه که هست این آزارها باعث می‌شود الن با همان سن کم، به ادراک بسیار جالبی در مورد رفتارهای خشونت آمیز برسد: «میدونی چرا مردم از خشونت خوششون میاد، چون به شدت رضایت بخشه؛ این (احساس) رضایت رو ازشون بگیری به شدت تو خالی میشه!» به بیان دیگر زبان تئوری انتخاب این طور می‌شود گفت که دیدن عجز، لابه و ناتوانی قربانی، نیاز به قدرت کسی را که خشونت می‌ورزد - یا همان آزارگر - به شدت ارضا می‌کند. اگر قربانی احساس ترس و ناتوانی مورد انتظار آزارگر را نشان ندهد، آزارگر کنترل اوضاع را در دست خود نمی‌بیند و از ارضا نیاز به قدرتش با استفاده از زورگویی و خشونت ناکام می‌ماند.

با وجود این رفتارهای خشن و زورگویی‌ها، برقراری رابطه با سایرین در ادراک الن، نه فقط سخت بلکه وحشتناک هم می‌شود. اما کریستوفر با رفتاری مهربانانه و متفاوت از سایرین به داد الن می‌رسد و کم‌کم نه تنها اعتماد و محبت الن را جلب می‌کند، بلکه نقطه اتکا و اتصال او با اجتماع و دنیای سایر مردم می‌شود. الن کم‌کم به کریستوفر دل می‌بندد. مرگ کریستوفر برای الن بسیار دردناک است زیرا تنها دوست محبوبش و تنها فردی را که می‌توانست او را درک کند، از دست می‌دهد. اما او با انکار واقعیت دوستی و رابطه صمیمانه‌شان، به جای پذیرش این واقعیت تلخ، در تلاشی ناموثر، سعی می‌کند درد خود را انکار کند. با مرگ کریستوفر، الن بیش از هر زمان دیگری احساس ناامنی می‌کند و فرار از آزار و اذیت‌های مردم نادان از یک سو و درد و ترس ناشی از دل بستن و از دست دادن، از سوی دیگر او را بیش از پیش به تنهایی و انزوا می‌کشاند. او که در شروع و ساختن روابط اجتماعی سالم و صمیمانه ناتوان است و از رفتارهای آسیب‌زا و قلدرمانه دیگران به شدت زخم خورده، برای جلوگیری از آسیب‌های بیشتر به تنهایی خود پناه می‌برد و در واکنشی تدافعی رفتار متکبرانانه و تحقیرآمیز را دیگران را انتخاب می‌کند.

الن نیاز به قدرتش را با توانمندی‌های کم نظیر ذهنش در حل و طراحی مسائل و معماهای بسیار سخت ریاضی ارضا می‌کند و



چنان از این کار لذت می برد که آن را به جای مسئله، «بازی» می نامد. پس شکی نیست که این کار لذت بخش ارضا نیاز به تفریح اش را نیز در پی دارد.

زبان تند و تیز و رفتار تحقیرآمیز او با دیگران بیش از آنکه برای ارضا نیاز به قدرتش باشد، بیانگر رنج و خشم حاصل از آزارهایی است که از کودکی متحمل شده است؛ اما رفتار بی رحمانه و فاقد همدلی او، بیش از هر چیز ناشی از ویژگی های اوتیستیک اوست.

الن قدرت را دوست دارد برای آنکه اختیار عمل و آزادی بیشتری در عملکردش داشته باشد:

الن: «افسر فرمانده شما کیه؟» دریا سالار دنیستون: «وینستون چرچیل شماره ۱۰ دوانینگ استریت؛ آگه مشکلی با تصمیمات من داری، میتونی به ایشون گزارش بدی!» و چرچیل که -بر خلاف دنیستون- فردی زیرک و خردمند است به سادگی مدیریت گروه را به الن می سپارد. نیاز به آزادی که در الن می بینیم بیشتر با این ادراک است که دیگران را مانع پیشرفت خود می بیند، زیرا درک و هوش سایرین را نسبت به مسائل ریزی و به خصوص آنچه که خود در سر دارد ادراک عقب مانده و ناقص ارزیابی می کند. اما آنجا که فردی را همچون جُون می یابد، که توانمندی-های ذهنی و هوشی او را هم-تراز با خودش ارزیابی می کند با جان و دل به او اعتماد می کند و نه تنها او را مانع پیشرفت خود نمی بیند بلکه با اعتماد کامل از او یاری می گیرد.

در مورد نیاز به بقای الن باید گفت شاید کوچکترین ظرفیت او مربوط به نیاز به بقاست زیرا هرچند او را در می بینم که میدود و از نوشیدن الکل می پرهیزد و غذای سالم مصرف می کند. اما هر جا که پای سایر علاقمندی ها و دغدغه هایش به میان می آید به راحتی نیاز به بقایش را نادیده می گیرد: مثل کارکردن های طولانی و بدون وقفه بر روی ماشین اش و پذیرفتن حکم ظالمانه قاضی با اخته کردنش به استفاده از داروهای هورمونی به جای رفتن به زندان به مدت دو سال. حتی اینکه نهایتاً خودکشی می کند گواه دیگری بر این موضوع است که نیاز به بقای الن در پایین ترین سطح نیازها قرار دارد.

الن اسم ماشینی را که در حال طراحی و اختراعش است، به یاد تنها دوست و محبوبش، کریستوفر می گذارد، اما کریستوفر اختراعی اش در حقیقت چهره ای دیگر از خود اوست: او هم درست مانند خودش دارای ذهنی بسیار هوشمند و متفکر است که سایر مردم از درک او و توانمندی های منحصر به فردش کاملاً عاجزند. به ویژه افرادی چون دریا سالار دنیستون که (ارضا نیاز به) قدرتشان در گرو جنگ و خشونت ورزی است.

وقتی جُون کلارک سر راه الن قرار می گیرد، الن او را بسیار شبیه به خود می یابد، زیرا او را همچون خود او نابغه ریاضی است و دوم آنکه به دلیل توانمندی منحصر به فرد ذهنی اش، نسبت به سایر زنان زمانه خود، متفاوت و استثنائی است و متافانه به دلیل شرایط شدید مردسالارانه، جامعه او و توانمندیهایش را نادیده گرفته و حتی سرکوب می کند؛ به او اجازه تدریس در دانشگاه به عنوان استاد ریاضی داده نمی شود! الن که از سویی به دلیل توانمندی ذهنی منحصر به فرد و ویژگی های اوتیستیکش، و از سوی دیگر به دلیل همجنسگرایی، متفاوت بودن از سایر مردم جامعه را با پوست و گوشت خود لمس کرده، با آغوش باز جُون کلارک را در دنیای مطلوب خود می پذیرد.

اما جُون بر خلاف الن، به خوبی قادر است با سایرین ارتباط برقرار کند و خود را با زیرکی حاصل از درک اجتماعی اش، در دنیای مطلوب دیگران وارد نماید:

الن: «کاری کردی که ازت خوشش بیاد... چرا؟!» جون: «چون من یه زنم توی یه موقعیت شغلی مردونه و نمیتونم عوضی-بازی دربیارم»

جون کم کم جای خود را در دنیای مطلوب الن عمیق و عمیق تر می کند، به دلیل توانمندی های اجتماعی اش، حلقه اتصال او با سایرین می شود و به الن متکبر یادآوری می کند که همانقدر که بقیه به وجود او نیازمند هستند، او نیز محتاج حضور و کمک سایرین است: «آگه می خوای معلمات رو حل کنی باید ازشون کمک بگیری و آگه ازت خوششون نیاد بهت کمک نمی کنند»
ردپای عشق و تعلق در این رابطه کم کم ظاهر می شود و جون می تواند جای خالی کریستوفر را پر کند، هرچند این بار گرایش

جنسی برای الن در میان نیست. الن، جون را دوست دارد اما به شیوه خودش! وقتی منزیس به الن در مورد خطری هشدار می دهد که ممکن است جون را تهدید کند، الن در ابتدا برای نجات جون از خطرهای احتمالی از او می خواهد نامزدیشان پایان یافته بدانند و هرچه سریعتر بچلی پارک را ترک کند. اما در ادامه وقتی جون رویای زیبایی را که از زندگی مشترکشان و ارتباط همدلانه توام با درک و تفاهم متقابلی که در ذهنش دارد را برای الن به تصویر می کشد، این تصویر برای الن چنان زیبا و خواستنی و در عین حال ترسناک است که در رفتاری کاملاً تناقض آمیز ناشی از ترس و رنج دوباره از دست دادن، کاملاً منکر احساسات خود نسبت به جون می شود. الن تورینگ این نابغه ریاضی و مغز متفکر برای آنکه بار دیگر درد از دست دادن را تجربه نکند، «درد تنهایی» را انتخاب می کند.



انتخاب بهتر

موسسه بهداشت و سلامت اوان